**ب:** دومین روایتی که برای اشتراط عدالت مجتهد به آن استناد شده است توقیع شریف از ناحیه امام زمان علیه السلام است که امام علیه السلام مردم را در زمان غیبت کبری به فقیه جامع الشرائط ارجاع داد و فقیه را حجَّت ائمه علیهم السلام بر مردم خوانده است و فرمود: **إنَّهم حجتّی علیکم و أنا حجهُ الله..**

**تقریب استدلال:** حجَّه بودن فقیه برای امام زمان علیه السلام این است که باید مثل امام باشد لذا فاسق نمی­تواند نائب حجت خدا شود. حجیَّت نیابت است و لذا ما قائل به فترت رسول هستیم ( ممکن است بین انبیاء فاصله بیفتد و در یک زمانی خداوند نبی نفرستد اما قائل به فترت حجّه نیستیم و حجت نمی­تواند فاسق باشد . از باب تناسب حکم و موضوع باید جانشین حجت الله مرتبه عالی از عدالت و تقوا را داشته باشد

موضوع در این جا نیابت و حکم پیروی از نائب امام عصر (ع) است تناسب بین نیابت از امام عصر و وجوب تبعیَّت ایجاب می­کند که حجه بر مردم مرتبه بالای از عدالت و تقوا را داشته باشد.

**ج:** سومین حدیثی که برای اعتبار عدالت به آن استناد شده است حدیثی است که امیر المومنین علیه السلام در آن متحجرین مسلمانان و شیعیان را شماتت می­کند و می­فرماید:

قَطَعَ‏ ظَهْرِي‏ رَجُلَانِ‏ مِنَ الدُّنْيَا رَجُلٌ عَلِيمُ اللِّسَانِ فَاسِقٌ وَ رَجُلٌ جَاهِلُ الْقَلْبِ نَاسِكٌ هَذَا يَصُدُّ بِلِسَانِهِ عَنْ فِسْقِهِ وَ هَذَا بِنُسُكِهِ عَنْ جَهْلِهِ فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ الْجَاهِلَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ أُولَئِكَ فِتْنَةُ كُلِّ مَفْتُونٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَا عَلِيُّ هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ كُلِّ مُنَافِقٍ عَلِيمِ اللِّسَانِ.[[1]](#footnote-1)

دو گروه پشت من علی را شکستند.

**الف:** رجلٌ علیم اللسان فاسقٌ ( مرد فاسقی که زبان گویای دارد )

**ب:** رجلٌ جاهل القلب ناسکٌ ( مرد عابدی که بصیرت ندارد )

هذا یصدُ بلسانه عن فسقه ... مرد فاسق با زبانش سرپوشی بر فسق خود می­گزارد

و هذا بنُسُکه عن جهله... و مرد عابد به وسیله عبادتش سر پوشی بر جهل خود می­گزارد.

آنگاه به دو صورت أمر کرد.

**الف:** فاتقوا الفاسق من العلماء و الجاهلَ من المتعبِّدین.... این أمر محتوای نهی را دارد (مثلاً اجتنبوا من الظن به این معنی است که برخی از ظنون حرام است) بپرهیزید از عالم فاسق و عابد نادان به این معنی است که عمل به رأی و نظر آنها حرام است در واقع به معنی نهی است.

**ب:** فرمود ایاکم و الجهال من المتعبدین و الفجّار من العُلماء... کلمه ایاکم برای تحذیر است یعنی خود را دور کنید از عبادت کنندگان بی بصیرت و دانشمندان فاجر و فاسق[[2]](#footnote-2)

این روایت را صدوق در خصال نقل کرد و سند آن هم صحیح است و نیاز به تقریب استدلال ندارد زیرا در متن حدیث برهان اقامه شده است

تا اینجا از آیات و روایات بر شرطیت عدالت استدلال شد

**دلیل سوم:** بر شرطیت عدالت غیر از آیات و روایات تنقیح مناط است.

تنقیح مناط به نحو قیاس اولویَّت است یعنی از ضعیف به قوی رفتن مانند و لا تَقُل لهما اُفٍ ... وقتی اُف حرام است توهین یا زدن آنها به طریق اولی حرام است ( حکم را از قوی به ضعیف منتقل کردن را تنقیح مناط قطعی گویند)

در این جا همه علماء اتفاق دارند بر اینکه اقتداء به امام جماعت عادل جائز است و همچنین برای شهادت بر طلاق فرموده اند شاهد باید عادل باشد .

حال می­گوییم وقتی در باب شهادت و امامت جماعت عدالت شرط است به طریق اولی در مرجعیَّت تقلید عدالت شرط است زیرا آن مسئولیتی که به عهده فقیه است فرا تر از مسئولیت شهادت و امامت جماعت است . مقلِّدها احکام فعلیه خود را از فقیه می­گیرند حتی احکام جماعت و شهادات را و لذا فقیه باید در مرتبه عالیه عدالت باشد.

**إن قلت:** عدالت در باب جماعت با باب فتوا تفاوت دارد زیرا عدالت در باب امامت جماعت این است که مرتکب گناه کبیره نشود و اصرار بر صغیره نداشته باشد اما عدالت در باب فتوا به معنی وثوق در استنباط و صدق است یعنی ما اطمینان داشته باشیم که این مرجع تقلید به راستی استنباط می­کند و متحرّز از کذب است گرچه نگاه به نامحرم برای او عادی است یا برخی از گناهان جوارحی را انجام می­دهد مانند بد اخلاقی در منزل و زدن زن و بچه ها اما در مقام استنباط واقعا قوی است و عادل است یعنی استنباط را از روی صدق انجام می­دهند و یا معصیت سیاسی دارند مثلا ولایت فقیه را قبول ندارند اما استنباط آنها در فقیه قوی است و همانگونه که شیخ انصاری در باب اخبار فرمود مُخبر دروغ گو نباشد کافی است ولو فاسق باشد همین که صدق به خبر او باشد کافی است [[3]](#footnote-3)

**قلت:** عدالتِ در فتوا عدالت اعتقادی نیست بلکه عدالت عملی است یعنی حکمی که صادر می­کند برای مقلد حکم فعلی است و ما دلیلی پیدا نکرده ایم (مثلا آیه یا روایتی یا اجماعی ) که فتوای فاسق بر مقلَّدین منجّز است

اما وثوق به راوی در نقل روایت به معنی صداقت راوی است. عبارت است از اینکه صدور روایت ظنی است لذا صادق بودن راوی شرط است باید راوی متهم به دروغ نباشد و مجتهد از رأی إخبار نمی­دهد بلکه رأی خود را حکم فعلی منجَّز برای مقلد های خود می­داند و ما دلیلی نداریم بر اینکه رأی فاسق منجزَّ است و فعلیَّت دارد بلکه دلیل بر عکس آن داریم چنانکه در روایات خوانده شد مانند روایت امیر المومنین..

1. ۱-: الخصال / ج‏1 / 69 / قول أمير المؤمنين ع قطع ظهري رجلان ..... ص : ۶۹ [↑](#footnote-ref-1)
2. ۲-بحار جلد ۲ صفحه ۱۰۶ [↑](#footnote-ref-2)
3. ۳-معالم الاصول صفحه ۴۴۷ چاپ جامعه مدرسین [↑](#footnote-ref-3)